

سراب صلح و امنیت: افسانه‌ی امنیتی طالبان

صلح و امنیت اغلب مفاهیمی جدایی‌ناپذیر تلقی می‌شوند؛ با این حال، آنچه طالبان در افغانستان «صلح و امنیت» می‌نامد، با معنای گسترده‌تر این مفاهیم همخوانی ندارد. همان‌طور که نلسون ماندلا گفته است: «صلح صرفاً به معنای نبود درگیری نیست؛ بلکه صلح یعنی ایجاد فضایی که در آن همه افراد، فارغ از نژاد، رنگ پوست، عقیده، مذهب، جنسیت، طبقه، کاست یا هرگونه شاخص اجتماعی دیگر تفاوت، بتوانند رشد کنند و شکوفا شوند.»

نبود درگیری‌های گسترده، به‌تنهایی ضامن صلح یا امنیت نیست. تعریف طالبان عمدتاً بر کاهش نبردهای وسیع پس از فروپاشی جمهوری افغانستان استوار است؛ اما پایان دادن به یک جنگ، با ایجاد شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی لازم برای امنیت پایدار، یکسان نیست.

آیا امنیت صرفاً توانایی یک تشکیلات نظامی برای سرکوب مخالفان و حفظ اقتدار حاکمان است؟ یا فراتر از بقای رژیم می‌رود؟ در نظریه امنیت، این مفهوم تنها به معنای دفاع از قلمرو در برابر جنگ نیست؛ بلکه ثبات سیاسی، رفاه اقتصادی، انسجام اجتماعی و توانایی افراد و جوامع برای زندگی عاری از ترس را نیز در بر می‌گیرد.

پنج سال پس از بازگشت به قدرت، طالبان ادعا می‌کنند که صلح و امنیت را به افغانستان بازگردانده‌اند. مقامات طالبان پیوسته به پایان شورش سراسری، کاهش حملات انتحاری و کنار جاده‌ای، و تسلط خود بر بخش عمده‌ای از کشور اشاره می‌کنند. بر اساس این روایت، افغانستان از هر زمان دیگری در دهه‌های اخیر باثبات‌تر است.

در این ادعا عنصری از حقیقت وجود دارد. پایان شورش تحت رهبری طالبان، از میزان نبردهای گسترده، بمب‌گذاری‌های کنار جاده‌ای و حملات انتحاری کاسته است. افغان‌ها دیگر آن سطح از جنگ سراسری را که مشخصه سال‌های پایانی دوران جمهوری بود، تجربه نمی‌کنند.

اما این تنها محدودترین معیار برای سنجش امنیت است. آنچه طالبان برقرار کرده‌اند، نوعی نظم مبتنی بر اجبار است که بقای رژیم خود را بر شرایطی که به افغان‌ها امکان می‌دهد واقعاً احساس امنیت کنند، مقدم می‌شمارد. شاید کنترل بر افغانستان شدیدتر شده باشد، اما کنترل و امنیت یکسان نیستند.

مفهوم امنیت فراتر از فقدان درگیری‌های مسلحانه است و ابعاد سیاسی، نظامی، اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی را در بر می‌گیرد. تهدیدها در یک حوزه اغلب موجب ایجاد یا تشدید ناامنی در حوزه‌های دیگر می‌شوند؛ برای نمونه، سرکوب سیاسی می‌تواند انسجام اجتماعی را تضعیف کند، محرومیت اقتصادی می‌تواند به بی‌ثباتی سیاسی دامن بزند و محروم کردن زنان از آموزش و اشتغال می‌تواند هم بنیان خانواده و هم اقتصاد ملی را تضعیف نماید.

امنیت نیز تحت تأثیر فرآیندی موسوم به «امنیتی‌سازی» شکل می‌گیرد. این پدیده زمانی رخ می‌دهد که رهبران سیاسی، یک مسئله یا گروه را به مثابه تهدیدی وجودی و حیاتی جلوه می‌دهند تا اعمال محدودیت‌های فوق‌العاده یا اقدامات قهری را توجیه کنند. در دوران حاکمیت طالبان، با مخالفت‌های سیاسی، روزنامه‌نگاری مستقل، کنشگری زنان و بسیاری از اشکال معمول مشارکت مدنی، به چشم تهدید برای رژیم نگریسته شده است.

هنگامی که وضعیت افغانستان بر اساس این درک گسترده‌تر از امنیت ارزیابی شود، کارنامه طالبان به‌مراتب ضعیف‌تر از آن چیزی است که در لفاظی‌هایشان ادعا می‌شود. طالبان با توسل به نیروی نظامی به قدرت بازگشتند و اقتدار خود را از طریق اعمال کنترل متمرکز و سرکوب نظام‌مند مخالفان تثبیت کرده‌اند. مقامات پیشین دولت، اعضای سابق نیروهای دفاعی و امنیتی ملی افغانستان، فعالان، روزنامه‌نگاران و سایر کسانی که مخالف تلقی می‌شدند، با بازداشت‌های خودسرانه، ناپدیدسازی، شکنجه و مجازات‌های فراقانونی مواجه شده‌اند.

این ثبات سیاسی مبتنی بر رضایت عمومی یا اعتماد به نهادهای حکومتی نیست؛ بلکه ثباتی است که از طریق ارعاب و اجبار تحمیل شده است. طالبان با تلقی تقریباً هر نوع اختلاف‌نظر یا تشکل مستقل به مثابه تهدیدی بالقوه برای حاکمیت خود دانسته و زندگی سیاسی عادی را امنیتی کرده‌اند.

این تفاوت حائز اهمیت است. ممکن است کشوری آرام به نظر برسد، چه به این دلیل که شهروندان نظم سیاسی را پذیرفته‌اند و چه به این خاطر که از به چالش کشیدن آن هراس دارند. هر دو وضعیت ممکن است به کاهش تظاهرات و ناآرامی‌های آشکار منجر شود، اما تنها یکی از آن‌ها نشان‌دهنده ثبات سیاسی پایدار است.

وضعیت نظامی پیچیده‌تر است. اگرچه طالبان تا حد زیادی گروه‌های مقاومت سازمان‌یافته را مهار کرده و از شدت کلی درگیری‌ها کاسته است، اما این گروه‌ها از بین نرفته‌اند. فعالیت‌های اخیر مقاومت در بدخشان نشان داده است که تشکلهای مخالف طالبان همچنان از توانایی‌هایی برای بسیج نیرو و انجام حملات برخوردارند.

ولایت خراسان دولت اسلامی (داعش) نیز همچنان فعال است. داعش خراسان همچنان از طریق شبکه‌های غیرمتمرکز فعالیت می‌کند و علیرغم فشار مداوم طالبان، توانایی خود را در انجام حملات مرگبار نشان داده است. سایر سازمان‌های شبه‌نظامی همچنان

در داخل افغانستان حضور دارند، در حالی که تنش‌های مکرر با پاکستان منجر به درگیری‌های نظامی مستقیم و بی‌ثباتی در امتداد مرز شده است.

بنابراین، نباید ناپدید شدن جنگ داخلی تمام‌عیار را با از میان رفتن تهدیدهای نظامی جدی اشتباه گرفت. طالبان اگرچه یک شکل از خشونت را کاهش داده‌اند، اما شبکه‌های شبه‌نظامی، نارضایتی‌های سیاسی و تنش‌های منطقه‌ای را که می‌توانند زمینه‌ساز درگیری‌های آتی باشند، از بین نبرده‌اند.

وضعیت ناامنی اقتصادی برای بخش‌های بزرگی از جمعیت افغانستان وخیم‌تر شده است. انزوای بین‌المللی، سیاست‌های محدودکننده طالبان، بیکاری و کنار گذاشتن زنان از بخش عمده‌ای از عرصه‌های عمومی و نیروی کار رسمی، دسترسی به فرصت‌های شغلی و نیازهای اساسی را محدود کرده است.

در سال ۲۰۲۶، سازمان ملل برآورد کرد که حدود ۲۱.۹ میلیون نفر — یا تقریباً ۴۵ درصد از جمعیت افغانستان — به کمک‌های بشردوستانه نیاز خواهند داشت. این سطح از وابستگی با هرگونه ادعای جدی مبنی بر دستیابی این کشور به امنیتی معنادار، منافات دارد.

امنیت اقتصادی مفهوم فراتر از جلوگیری از فروپاشی دولت است. این امنیت مستلزم دسترسی به اشتغال، غذا، مراقبت‌های صحتی و آموزش، و همچنان توانایی برنامه‌ریزی برای آینده است. اعمال کنترل نظامی نمی‌تواند فقدان این شرایط بنیادین را جبران کند.

سیاست‌های طالبان در قبال زنان، این مشکلات را وخیم‌تر کرده است. این رژیم با حذف میلیون‌ها زن از اشتغال و تحصیل، عمداً سرمایه انسانی افغانستان را تضعیف، درآمدهای خانوار را کاهش و پتانسیل اقتصادی بلندمدت کشور را محدود کرده است.

سیاست‌های اجتماعی طالبان ممکن است مخرب‌ترین پیامدهای بلندمدت را به همراه داشته باشد. محدودیت‌های اعمال‌شده از سوی آنان عملاً دختران را از تحصیلات متوسطه و عالی محروم کرده، زنان را از بسیاری از مشاغل و فضاهای عمومی کنار گذاشته و قواعد رفتاری به‌مراتب سخت‌گیرانه‌تری را بر رفتار شخصی تحمیل کرده است.

کارشناسان سازمان ملل، رفتار طالبان با زنان و دختران را یک سیستم سرکوب جنسیتی نهادینه توصیف کرده و هشدار داده‌اند که ممکن است آپارتاید جنسیتی باشد. اخیراً، مقامات حقوق بشر سازمان ملل هشدار داده‌اند که شرایط برای مردم عادی افغان، به ویژه زنان و دختران، همچنان به شدت رو به وخامت است.

این مسئله‌ای فرعی و بی‌ارتباط با امنیت ملی نیست. رژیم که عاقدانه نیمی از جمعیت خود را به حاشیه می‌راند، آسیب‌پذیری‌هایی ایجاد می‌کند که کنترل نظامی قادر به غلبه بر آنها نیست؛ این کار خانواده‌ها، جوامع، نهادهای آموزشی، نظام صحت و اقتصاد را تضعیف می‌کند.

افغانستان کشوری با تنوع قومی و زبانی است. تلاش برای تحمیل یک هویت ایدئولوژیک، فرهنگی یا زبانی بر جوامع گوناگون آن، خطر تشدید شکاف‌های موجود را به همراه دارد. یک نظم سیاسی پایدار باید تنوع قومی، مذهبی و فرهنگی افغانستان را پذیرا باشد، نه اینکه با آن همچون چالشی برخورد کند که باید سرکوب شود. امنیت اجتماعی به توانایی جوامع برای حفظ هویت خود و مشارکت در حیات ملی، بدون هراس از آزار و اذیت یا همگون‌سازی اجباری، مربوط می‌شود. با این معیار، بسیاری از افغان‌ها تحت حاکمیت طالبان امنیت کمتری دارند، نه بیشتر.

تأکید طالبان بر پیروزی امنیتی ادعایی‌شان، یک استراتژی سیاسی حساب‌شده است. این رژیم با ارائه پایان جنگ‌های گسترده به عنوان بازگشت صلح، به دنبال مشروعیت بخشیدن به رژیم خود هم در داخل افغانستان و هم در خارج از کشور است.

این روایت بر قابل دفاع‌ترین دستاورد طالبان، یعنی کاهش درگیری‌های سراسری، تمرکز دارد، در حالی که سرکوب سیاسی، تهدیدات مسلحانه، محرومیت اقتصادی و چندپارگی اجتماعی را از بحث حذف می‌کند. این روایت، امنیت ملی را به کنترل رژیم تقلیل می‌دهد.

زندگی روزمره برای بسیاری از افغان‌ها، به‌ویژه زنان، اقلیت‌های مذهبی و قومی، روزنامه‌نگاران، فعالان و کسانی که با جمهوری پیشین مرتبط بوده‌اند، همچنان با ناامنی عمیقی همراه است. هراس از مجازات‌های خودسرانه، از دست دادن شغل، محدودیت‌های تردد و طرد شدن از عرصه عمومی، نوعی ناامنی ساختاری ایجاد می‌کند که اگرچه سنجش آن دشوارتر از تلفات میدان نبرد است، اما به همان اندازه واقعی است.

این تمایز پیامدهای عملی مهمی برای جامعه جهانی دارد. پذیرش تعریف طالبان از امنیت، خطر عادی‌سازی یک نظام سیاسی مبتنی بر ترس و طرد را به همراه دارد. دولت‌های خارجی که صرفاً بر ثبات منطقه‌ای کوتاه‌مدت یا همکاری‌های ضدتروریستی متمرکز هستند، ممکن است آسیب‌پذیری‌های عمیق‌تری را که در پس ظاهر نظم در حال شکل‌گیری است، نادیده بگیرند. در آگست ۲۰۲۶، کارشناسان سازمان ملل به‌طور مشخص نسبت به عادی‌سازی رژیم طالبان، بدون بهبودهای معنادار در وضعیت حقوق بشر، هشدار دادند.

هیچ دولتی نمی‌تواند با حذف زنان، سرکوب مشارکت سیاسی، آزار و اذیت مخالفان پیشین و تضعیف بخش‌های بزرگی از جامعه خود، تاب‌آوری پایداری ایجاد کند. چنین سیاست‌هایی ممکن است کنترل فوری رژیم را تقویت کنند، اما خود کشور را آسیب‌پذیرتر می‌سازند.

امروزه افغانستان نسبت به دوران اوج شورش، تحت کنترل شدیدتری قرار دارد؛ با این حال، از نظر امنیتی و در معنای جامع کلمه، از امنیت برخوردار نیست. نسخه صلح مورد نظر طالبان تنها در این معنای محدود واقعیت دارد که از شدت درگیری‌های نظامی گسترده کاسته شده است؛ اما میلیون‌ها افغان همچنان در ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی با ناامنی عمیقی دست‌به‌گریبان‌اند.

طالبان نظمی بدون مشروعیت، کنترلی بدون مشارکت و آرامشی بدون صلح حقیقی پدید آورده‌اند. این نظام شاید منافع فوری رژیم را حفظ و عمر حکومت آن را طولانی‌تر کند، اما قادر به رفع آسیب‌پذیری‌های بنیادینی نیست که آینده افغانستان را رقم خواهند زد. بنابراین، روایت طالبان از صلح و امنیت، سرابی است که واقعیت جامعه‌ای را که بازگشت آنان را به عنوان امری مشروع نپذیرفته است، در هاله‌ای از ابهام می‌پوشاند.